

سید جعفر شهیدی



پروژه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

**عربی**  
**زبان و ادبیات**  
**اهمیت آن از لحاظ**  
**زبان و ادبیات فارسی**



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فرېسنجی  
پرتال جامع علوم انسانی

ډالار فرانسې

سپټمبر ۱ ارديبهشت ۱۳۸۹

در دعوت نامه عنوان سخنرانی بنده را « زبان و ادبیات عرب و اهمیت آن برای زبان و ادبیات فارسی » نوشته بودند، در صورتیکه بهتر و بلکه صحیح تر اینست که زبان و ادبیات عرب را به زبان و ادبیات عربی تبدیل کنیم، زیرا زبان و ادبیات عرب از آن ملل عرب است تنها، یعنی مردمی که امروز در کشورهای مختلف شبه جزیره عربستان و یا قاره آفریقا زندگی می کنند و زبان آنان عربی است. هر یک از این ملتها برای خود زبانی خاص دارند که با زبان دیگر ملت ها متفاوت است، جزئی با کلی، و هر زبان دارای ادبیات مخصوص است که بیشتر آن در قرن حاضر بر اثر تحریک روح ملیت پرستی به وجود آمده و اندک اندک مایه ای از نظم و نثر و امثال و لطائف برای خود آماده ساخته است. اینها زبان و ادبیات عرب است.

فرا گرفتن این زبان و ادبیات برای ما سود چندانی ندارد. تنها از نظر تجارقی و بازاریابی شاید بتوان از آن به عنوان وسیله استفاده کرد. اما تأمین این وسیله به عهده وزارت خانه مسئول و یا شرکت های بازرگانی است. بر آنهاست که مترجمانی تربیت کنند تا کالای ایران را در کشورهای عربی بفروشند، تأمین اینگونه نیازمندی در شأن دانشگاه

تهران و دانشکده ادبیات نیست و اهمیتی که از آن سخن خواهم گفت بدین زبان ارتباطی ندارد.

اما زبان و ادبیات عربی چنین نیست. این زبان و ادبیات رنگت عربی دارد اما از آن عرب به تنهایی نیست. بلکه سهم عرب از آن به نسبت دیگر کشورها فراوان تر نیست. می توان گفت نشأت این زبان در عربستان است و پرورش و تکامل آن از آن ملت های دیگر. همه ملت های که مسلمانی را پذیرفتند، در رشد این زبان و آماده کردن آن برای تعبیر عالی ترین مفاهیم دینی، علمی، فلسفی، عرفانی کوشیده اند و نباید فراموش کنیم که سهم دانشمندان ایرانی در پروردن این زبان و ادبیات بیش از دیگر ملت ها است. اگر کوشش های ابن مقفع و بنونوبخت و ابن چهاربخت و ده ها مترجم دیگر نبود، اگر شاعرانی چون ابوالعباس، موسی، زیاد اعجم، ابونواس، مهیار دیلمی و...، لطائف و دقائق فکر ایرانی را در قالب الفاظ عربی نمی ریختند، اگر سیبویه، ابوعلی سیرافی، میدانی، زنجشیری و صدها تن نحوی و لغوی نبودند که قواعد زبان و ادبیات عربی را منظم و مدون سازند، محال بود زبان و ادبیات عربی بدین پایه از ترقی برسد که قابلیت ادای هر مفهومی را داشته باشد.

این ادبیات است که فراگرفتن و حفظ آن به موازات ادبیات فارسی برای ملت ایران ضرورت دارد. اما چرا دانشمندان ایرانی کتابهای خود را به عربی نوشتند و چرا مفردات و ترکیبات عربی تا این حد وارد زبان فارسی شد خود داستانی دارد. گمان دارم امروز این فرضیه که قوم غالب عرب، پس از فتح ایران زبان خود را بزور بر مردم این سرزمین تحمیل کرده است - لااقل در این مجلس - طرفداری نداشته باشد، زیرا همه می دانیم زبان را شاید بتوان با وسایل علمی امروز مانند دانشکده و دانشگاه و مدارس منظم و رادیو و تلویزیون و روزنامه در منطقه ای محدود و با شرایطی خاص بر عده ای تحمیل کرد، اما در حدود پانزده قرن پیش در سرزمین پهناوری مانند ایران با پراکندگی

شهرها و مراکز جمعیت از یکدیگر، اگر می‌خواستند به چنین آرزوی جامه عمل بپوشند صدها هزار معلم و چندین سازمان علمی دقیق که بر این عده نظارت داشته باشند لازم بود، و پیش از فراهم آمدن همه این مقدمات و وسائل، تصمیمی قاطع برای عملی ساختن این منظور ضرورت داشت. مردمی که از شبه جزیره عربستان به سرزمین ایران روی آوردند دودسته بودند و هریک از دودسته آرزوی در سر داشت. دسته‌ای که از هجرت خود تبلیغ دین اسلام و تحصیل رضای خدا را طالب بود. و دسته‌ای که می‌خواست در پناه جهاد به نوائی برسد شکم خود را سیر کند و تن خود را بپوشاند. برای هر دودسته فارسی سخن گفتن مانعی به شمار نمی‌آمد، و اصولاً فرماندهان آنان فکری چنین وسیع نداشتند که وقایع را از جهت علمی تجزیه و تحلیل کنند، و برای غلبه از راه تحمیل زبان نیز سهمی قائل شوند. اگر در عصر ما تحمیل زبان بر ملت‌های ضعیف از طریق مستقیم یا غیر مستقیم نوعی برتری به شمار می‌رود و مقدمه‌ای برای تفوق سیاسی و تجاری است، عرب بدوی چهارده قرن پیش مطلقاً کوچکترین اطلاعی از این سلاح نداشت. او چنان که گفتیم به یک چیز می‌اندیشید، توحید (اگر خدا را می‌خواست) جمع خراج و جبایت (اگر چشم به دنیا دوخته بود). عرب آنروز مانند دیگر اقوام غالب بدوی نمی‌دانست که زبان را به مردم تحمیل کردن هم نوعی امتیاز است.

آنچنانکه در قرن هفتم هم قوم غالب مغول کوششی نکرد که مردم ایران را وادارد تا به زبان مغولی سخن گویند، و به خط ایغوری بنویسد.

از سال بیست و یکم هجری که نهاوند سقوط کرد تا سال ۲۵۳ هجری که به روایت مؤلف تاریخ سیستان، یعقوب لیث در پاسخ شاعری که به تازی او را ستوده بود گفت: «چیزی را که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» و محمد بن وصیف و بسام کرد روی به نظم پارسی

آوردند بیش از دو قرن نیست . دو قرن قوم غالب پراکنده در این سرزمین پهناور حکمرانی می کرد . در دو قرن نیست هزاران دانشمند را در سرزمینی از آن سوی رود سیحون گرفته تا کنار دریای هند واداشت که کلمات عربی را در نوشته های خود بکار برند و کتابهای خود را به عربی بنویسند . هیچ سندی در دست نیست که حاکم عرب مردم شهری را مجبور کرده باشد که به عربی سخن گویند یا به عربی بنویسند .

اگر در سال ۷۸ هجری صالح بن عبدالرحمان دفترهای دولتی را از فارسی به عربی گرداند نه برای آن بود که مردم عربی یاد بگیرند بلکه چون کارفرمایان او پارسی نمی دانستند چنین کرد و معلوم نیست کسی او را بدین کار مجبور کرده باشد ، بلکه اسناد تاریخی نشان می دهد که او خود چنین اقدامی را کرد و پذیرفته شد .

این صالح از مردم سیستان و ایرانی صحیح النسب است .

اگر صاحب ابن عباد در حوزه حکومت خود - یعنی در قلب ایران - به عربی سخن می گفت و پارسی گویان را خوار می شمرد ، اگر می گفت در آینه نمی نگرم مبادا روی عجمی را ببینم ، اگر شاعری در مجلس او پارسیان را می ستود ( البته به زبان عربی ) و او بدیع الزمان همدانی را می گفت بدو پاسخ ده ! آنگاه شاعر را می گفت جایزه تو اینست که رخصت دهم جان خود را از این جا به سلامت ببری ، این صاحب از نژاد عرب نبود ، ایرانی اصیل بود و از مردم طالقان قزوین . زبانی که زبان و ادبیات پارسی از ایرانیان عرب مآب دیده است هیچگاه از عرب و یا اقوام بیگانه ندیده است .

به حال پس از نفوذ اسلام در تمام قلمرو حکومت اسلامی زبان عربی به عنوان رابط بین ملت ها و ترجمان عقاید و افکار این ملل شناخته شد ، چنانکه در گذشته اروپا زبان لاتین چنین بود ، و تا اوائل این قرن زبان فرانسه زبان علمی دنیای غرب به شمار می رفت و در این روزها زبان انگلیسی اندک اندک جای آن زبانها را می گیرد . زبان عربی را انتخاب کردند چون زبان دینی مردم بود ، و کتاب خدا و سنت نبوی بدان

زبان است . این بود عامل اصلی و علت سرعت انتشار این زبان در ایران ، نه آنکه چون خلیفه در مدینه یا دمشق یا بغداد به عربی سخن می گفت مسلمانان را مجبور کردند که به زبان عربی کتاب بنویسند .

بغداد در سال ۶۵۶ سقوط کرد و خلافت اسلامی از میان رفت ، کشورها یک یک مستقل شد ، اما در ایران باز نصیرالدین طوسی ، غیاث الدین جمشید کاشانی ، صدرالدین شیرازی و عبدالرزاق کاشی ، محمد باقر مجلسی و صدها دانشمندان ایرانی کتابهای علمی خود را به زبان عربی می نوشتند ، چنانکه هم اکنون هم در حوزه های علمی قم و نجف کتابهای علمی غالباً به عربی نوشته می شود ، چرا ؟ چون هنوز دین اسلام و تمدن اسلامی بر ممالک مسلمان حکومت می کند ، نه آنکه عرب باشمشیر کشیده بالای سر این مردم ایستاده است که حتماً باید به عربی کتاب بنویسند . این عامل معنوی سبب شد که از آغاز قرن دوم هجری تا اوائل قرن چهاردهم صدها هزار کتاب به وسیله دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی در علوم و فنون مختلف نوشته شود ، این بود علت اصلی انتخاب زبان عربی برای نوشتن کتابهای علمی . از این عده شاید بیش از دودهم چاپ نشده باشد و از این دودهم چاپ شده ، یک صد هم به فارسی ترجمه نگردیده است .

اما داخل شدن مفردات و ترکیبات عربی در زبان فارسی داستانی دیگر دارد ، کسانی که بامتون فارسی سرو کار دارند ، می دانند که متون قدیمی یعنی آنچه از قرن چهارم هجری به بعد داریم ( متأسفانه اسناد قابل توجهی پیش از این تاریخ در دست نیست ) بخلاف نوشته های قرون بعد ، کمتر حاوی مفردات و ترکیبات عربی است و هرچه از آن عصر دورتر می شویم یعنی هر قدر نفوذ حکومت عرب در ایران ضعیف تر می شود مفردات عربی بیشتر در زبان فارسی راه می یابد چرا ؟ این بحثی است که باید وقت دیگری در باره آن به گفتگو پرداخت ، اما خلاصه اینکه این افراط نتیجه عوامل متعددی است که به اختصار یاد می شود .

۱- تمایل به تفنن در عبارت و آراستن سخنان به مفردات و ترکیبات خارجی ، عنصر المعالی در کتاب خود چنین می نویسد : « واگر نامه پارسی بود پارسی مطلق منویس که ناخوش بود خاصه پارسی دری که معروف نبود آن خود نباید نوشت به هیچ حال و نامه خود را به اشعار و امثال و آیتهای قرآن و اخبار نبوی آراسته دار . »

۲- اظهار فضل و خود را از عامه مردم برتر نشان دادن . چنانکه همین احساس را در بعضی تحصیل کرده های امروز نسبت به زبانهای اروپائی می بینیم .

۳- لاابالی گری و اکتفا بدانچه آماده و در دسترس است ، بی آنکه بخواهند بخود زحمت دهند و معادل کلمه را در زبان فارسی بچینند و بکار برند ، چنانکه امروز در مطبوعات صدها کلمه انگلیسی و یافرانسه بکار می رود با آنکه معادلی فصیح و رسا برای آن در زبان فارسی موجود است . وقتی در حال حاضر بجای ماشین شویی « کارواش » بجای خوراک گرم « هات شاپ » بجای شاهراه « پارک وی » بجای سپاسگزارم « مرسی » بجای خدانگهدار « بای بای » بجای لباس فروشی « مزون » بجای ردیف پیش « فرست کلاس » و بجای باغ کودک « لونا پارک » بکار می بریم ، وقتی روزانه کلماتی مانند سمینار ، کمیته ، اکازیون ، کنفرانس ، دپارتمان ، اسکانندال و صدها کلمه دیگر در گفتگوی درس خوانده ها و حتی مردم عامی شنیده می شود ، وقتی پیراهن فروش بالای دکان خود « نایس شیرت » می نویسد ، در حالیکه هیچ آمریکایی یا انگلیسی اینان را وادار به استعمال این کلمات نکرده است ، چرا باید بگوئیم عرب ها پدران ما را بزور واداشتند که کلمه طاعت ، وقت ، قربت ، شکایت و دیگر مفردات را در نوشته های خود بیاورند .

۴- گرایش به اختصار و صرفه جویی ، چنانکه می دانیم زبان فارسی زبانی است ترکیبی که گاه دو یا چند کلمه را باید به یکدیگر پیوست تا مفهومی را ادا کند . در صورتیکه زبان عربی زبان اشتقاقی است و در این زبان گاه یک کلمه ساده از مفهومی طولانی تعبیر می کند مانند : اعتراف ، استشهاد ، تفضیل ، هجوم و غیر این کلمات که معادل های فارسی آن از دو یا چند کلمه ترکیب می شود .



۵- دوری کردن از تکرار یک کلمه برای بیان مفهوم واحد که شیوه نویسندگان متصنع است .

اما استفاده از ترکیبات عربی به مقیاس وسیع آن ، در دوره های بعد آغاز شد، و شاید عصر صفویه و قاجاریه عصر افراط در استعمال این ترکیبات باشد . زیرا پس از هجوم مغول اساس فارسی نویسی درهم ریخت و دیگر استاد مبرزی در نثر فارسی که بتواند با استادان قرن پنجم و ششم برابری کند تربیت نشد ، و در عصر صفویه پیشوائی مردمان را علمای شیعه عرب زبان عهده دار شدند . درست است که در دوره قاجاریه شاعران و نویسندگان برجسته ای داشته ایم اما اینها نتوانستند در عمق اجتماع رخنه کنند . نفوذ در طبقات متوسط و پایین همچنان در انحصار روحانیان بود و اینان گرایش به لغات عربی و مخصوصاً ترکیبات آن داشتند، ناچار عامه هم به تقلید از آنان این ترکیبات را بکار بردند . در اینجا فهرستی از این ترکیبات بنظر شما می رسام، این فهرست اندکی از بسیار است و بیشتر ترکیباتی است که قبل از دوره قاجاریه در ادبیات فارسی سابقه ندارد :

ابوالزوجه ، احجار متبلور . اختلاط و امتزاج ، اخوالزوجه ، اخوی، استهلاك  
 دین ، امیرالبحر ، بارزالوجه ، بالغاً مابلق ، لطائف الحیل ، بناء علیهذا ، بنی اعمام ،  
 تجدید الطبع ، جمع المال ، جهاز محرکه ، جهاز هاضمه ، حسب الخواش ، حسب  
 الفرموده ، حسب الوعده ، حفظ الصحه ، حق المرتع ، حق الوکاله ، حیوانات بحری ،  
 حیوانات بری ، خارج المملکه ، خط الرأس ، دارالایتام ، دارالترجمه ، دارالتحف ،  
 دارالتجزیه ، دارالتعلیم ، دارالعجزه ، دستور العمل ، ذواربعة اضلاع ، ذوستة اضلاع ،  
 طویل المده ، عروق شعریه ، علم الاحجار ، علی ای تقدیر ، علی ای نحوکان ، علی الاجمال ،  
 علی الاختصار ، فاحشاً بل افحش ، قسط السنین ، قصبه الانف - لوازم التحریر ، مال  
 الاجاره ، متحد المال ، منصف الزاویه ، مهما امکن ، میزان الضغطه ، نقلیه سریع السیر...  
 این بود سرنوشت زبان و ادبیات عرب در کشور ما، و اینکه چرا دانشمندان ایران کتابهای

خود را به عربی نوشتند و چگونه مفردات و ترکیبات عربی به معنای وسیع آن وارد زبان فارسی گشت .

اما امروز به همان نسبت که بر ادیبان و نویسندگان فارسی زبان واجب است ترکیبات دشوار و نامأنوس را در نوشته‌های خود بکار نبرند وظیفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی است که به زبان و ادبیات عربی و حفظ آن توجه کند، و در تعمیم آن بارعایت موازین تعلیمی صحیح بکوشد . چرا؟ چون :

اولاً- این زبان زبان مردم کشوری است که بیش از ۹۸ درصد جمعیت آن مسلمان است و کتاب آسمانی مسلمانان قرآن کریم و به زبان عربی است .

دوم- آنکه عربی زبانی است که ما را به ملت‌های مسلمان جهان پیوند می‌دهد.

سوم- اینکه در مدتی دراز یعنی بیش از ده قرن دانشمندان کشور ما مطالب گوناگون علمی را در رشته‌های مختلف بدین زبان نوشته‌اند، و میراثی عظیم و گرانبها در همه رشته‌های علوم فراهم آورده‌اند که بعضی آنان از لحاظ آگاهی از تطور علوم شایسته مطالعه و استفاده است و بعضی هنوز هم اهمیت دیرین خود را از دست نداده است .

ما اکنون بر سر دوراهی قرار گرفته‌ایم یا باید بگوئیم فرهنگ ما، تمدن ما به دوره ساسانی پایان یافت، و ما در طول این چهارده قرن یک قدم در دنیای علم پیش نرفته‌ایم، و باید باتهایت شرمساری دست‌گدائی را بسوی غرب دراز کنیم و بگوئیم ما نه تنها کشوری پیش رفته و در حال توسعه نیستیم بلکه می‌خواهیم در تمام شئون زندگی از صفر شروع کنیم! بیایید برای صدقه سرو یا بخاطر هر کسی که می‌خواهید ما مردمی را که در هزار و چهارصد سال پیش به سر می‌بریم در جمع ملل متری و یا شبه متری در آورید. و یا اینکه با سر بلندی کامل بگوئیم ما اگر در زمینه صنعت و علوم تجربی به پای ملل پیشرفته نمی‌رسیم در زمینه علوم انسانی و معارف بشری از همه ملت‌های جهان پیش‌تریم اگر طریقه دوم را قبول داریم آنوقت است که نمی‌توانیم بروی زبان و ادبیات عربی خط بطلان بکشیم . ما یکبارہ نمی‌توانیم بیش از یکصد هزار مجلد کتاب را که در بیش از ۲۰ شاخه

از علوم و فنون نوشته شده ندیده بگیریم، و رابطه خود را با گذشته خویش قطع کنیم. مخصوصاً در رشته های علمی محض. در مراحل مقدماتی شاید اطلاع از کتب گذشته چندان لزومی نداشته باشد، اما عالم علم ریاضی مثلاً یعنی کسیکه بکار تحقیق مشغول است نمی تواند خود را از دانستن سیر علوم ریاضی و تحقیقات علمای اسلامی در این علم بی نیاز بداند. همچنین از پزشکی و غیره. کسی نمی تواند خود را عالم و مطلع از تاریخ ایران بداند و از خواندن طبری، بلاذری، ابن اثیر - یعقوبی - مروج الذهب، و کتابهای حمزه اصفهانی و صدها کتاب دیگر عاجز باشد، کسی نمی تواند ادعای دانستن جغرافیای اسلامی را بکند و نتواند از کتاب مقدسی، اصطخری، ابن حوقل، یاقوت، بهره برد. کسی نمی تواند خود را عالم فلسفه اسلامی بداند و قدرت خواندن رسایل اخوان الصفا، کتابهای ابن سینا، فارابی، ابن رشد، خواجه نصیر طوسی، صدرالدین شیرازی و جز آنان را نداشته باشد و حتی کسی که دعوی احاطه بر ادبیات فارسی دارد، و از مبادی حدیث، اخبار، عرفان، تصوف اسلامی، کلام، مصطلحات ریاضی، پزشکی قدیم، داروسازی، هیأت، نجوم و غیره بی بهره باشد، باید دعوی او را بر مزاح حمل نمود. و ما بجزوی می دانیم که احاطه بر این مقدمات نیاز کامل به دانستن زبان و ادبیات عربی دارد.

نتیجه این مقدمات این است که اگر ما بخواهیم گذشته درخشان خود را در علوم انسانی زنده نگاه داریم و آنرا بحال ربط دهیم، و در تکامل آن بکوشیم ناچاریم گنجینه های گرانبهای خود را نگاهبانی کنیم و هم از آن بهره ببریم. باید گروهی خاص را که ذوق و استعدادی دارند برای این کار تربیت کنیم آنها نه تنها در مرحله تحصیلات عالی بلکه از دبیرستان و برای کسانی که رشته ادبی را انتخاب می کنند. و اگر بخواهیم بر روی گذشته خود خط بطلان بکشیم و محصول این سنوات را ندیده بگیریم و بگوئیم در این دوازده قرن کاری نکرده ایم و حالا باید از صفر شروع کنیم آن سخنی دیگر است.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی